

البرز

البرز آینه مهتاب و آفتاب
ای یوسف ماه زرد خنجرین با مدار
ای که گنده سومی بلندای آسمان
ویا با نهاده در دل پر آتش زمین
ای هلدان برگش صد هزار سال
نفسه در کهن
در انتظار آرزوی جان باز راستین

البرز ای حصار فلک سای با تیغ

آتش بیدارنت
بر صبحدم ز باغ اذان
یا از ~~خواب~~ لای فاخته و فرس که
یا از نقر تیر و صفت گلوه ای
از خواب اضطراب چو بیدار می شوم
با اولین سلام دسرود کمر گهی
آماده گفتم دیوار می شوم
تا محاسنه نزد تو سر خم کنم ز مهر
زیرا تو در زندگی مردم منی
پروینج و بیدار و نرنگ دفرودنی

البرز (۲)

البرز بهناک
کارش تو با تمامی سنگین و سگرت
بر سینه ام نشینی و دیوانه ام کنی
از دین شقاوت و قسری دل سپاه
از لاله امی قمر تو از لریضی شفق
گر چشمت ام خون بهندان نشا گزند
زان کرد امی به ز فرو خفته ز بر خاک .

البرز جی سگرت
ای سینه ات صحیفه تاریخ بهمن
بس قرن آت پای تو در بند بوده است
امروز روزگار را شئی ز بند آت
این لرزوست باست .

البرز دربان
ای کوه پویانگده
نقشه جاودان
رفتی که "خفد خفته" گروز ز مرز ما
و قهر وطن شود ز براد کشی رها
صد آنرا شعل کوزان ز قله آت
هر یک کوه به بنوم بزرگ ستاره ها .
x x x

۱۲۹۰ سال
زاد